

مینوی شعر منوچهری

جلیل تجلیل

سخن‌گستری و نوازندگی و رنگینی و تنوع هنرپردازی منوچهری آمیزه دلاویزی از شعر فارسی پدید آورده که بررسی عناصر زیبایی و دلربایی آن اندیشه کاوشگر هر جستجوگر ادبی را به سوی خود می‌کشد و برآستی که استادی این شاعر سخن‌پرداز ره‌آموز بسیاری از شاعران پسین بوده و از این پس نیز مشتاقان شعر پارسی را به تجربه و آموزش و التذاذ معنوی و مینوی فرامی‌خواند و برآستی مینوی دلتوازی در ادب فارسی پدید آورده که بخشی از آن سحرکاری‌ها را در این مقال گزارش می‌دهد:

۱- سخن‌گستری منوچهری با شیوه‌های سنجیده اطناب چنان است که پرنیان نگارین کلام را در پای گوش دیده می‌گسترد و دیده را از تماشای زیبایی‌ها و گوش دل را از دریافت سحرکاری‌ها مدهوش می‌سازد.  
در قصیده‌ای به مطلع:

نوروز در آمد ای منوچهری  
گلها و مرغان به ترنم در می‌آیند و از زبان خود پیام شادی سر می‌دهند.  
حدیث و قصه‌پردازی طوطی با روستایی و شهری با آرایش پیراهن ازار رنگین  
تصویری زیبا پدید آورده است:  
طوطی به حدیث قصه اندر شد  
پیراهنکی برید و شلواری  
با مردم روستایی و شهری  
از بیرم سرخ و از گل حمری

پیراهنکی بی‌آستین لیکن  
شلوار چو آستین بو عمری  
و بلبل همچون جمیل معمر عذری نکو چامه‌های خود را آرمیده بر نشیمن ارغوان  
بی‌وزن عروض می‌سراید: (۱)

بر شاخ درخت ارغوان بلبل  
ماند به جمیل معمر عذری  
بی‌وزن عروض بحرها گوید  
شاعر نبود بدین نکو شعری

تاختن نوروز نامدار بر لشکر زمستان در قصیده منوچهری به مطلع:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار  
کرده است رای تاختن و قصد کارزار

با شیوه استادانه بهره‌گیری از اطناب همکاری و مخاطبه باد با نوروز را در تار و بود چامه خود جاری ساخته است:

نوروز از این وطن سفری کرد چون ملک  
آری سفر کنند ملوک بزرگوار

باد شمال که تاراج زمستان را بدید که چگونه با لشکری گران تاج تارک سمن  
بنگارتیده و پنجه‌های ساعد چنار را بی‌رحمانه بریده و عمامه‌های سبز ضیمران  
برداشته و حقه‌های زرین و درهای میوه‌دار را بشکسته است سپاهی از دیبای  
سبزیوش و زنجیر زلف و کمر ارغوان زره ضیمران و نارون پیاده و سوار و کمان  
قوس قزح تیر شاخ بید و رایت برگ لاله و ذوالفقار برق و پیل دمان ابر و پیلبان باد  
فراهم کرد با لعبتان باغ و عروسان مرغزار به پیکار آمد:

چون دید ماهیان زمستان که در سفر  
اندر دوید و مملکت او بغارتید  
برداشت تاجهای همه تارک سمن  
بستند عمامه‌های خز سبز ضیمران  
در باغها نشاند گروه از پس گروه  
نوروز را بگفت که در خاندان ملک  
نوروز مه بماند قریب مهی چهار  
با لشکری گران سپاهی گرافه کار  
برداشت پنجه‌های همه ساعد چنار  
بشکست حقه‌های زر و در میوه‌دار  
در راغها کشید قطار از پس قطار  
از قر و زینت تو که پیرار بود و پار

۱- جمیل بن معمر شاعر معروف عرب که اشعار او از شواهد مغنی‌اللیب و مطول و خزانه‌الادب است.

۱- دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، زوار، آذر ۱۳۴۷، ص ۱۰۸.

بنگاه تو سپاه زمستان بفار تید  
 معشوفگات را گل و گلنار و یاسمن  
 نوروز ماه گفت به جان و سر امیر  
 گمرد آورم سپاهی ریبای سبزپوش  
 از ارغوان کمر کنم از ضمیران زره  
 قوم فرخ کمان کنم از شاخ بید تیر  
 از ابر پیل سازم و از باد پیلبان  
 نوروز پیش از آنکه سر پرده زد بدر  
 گفتا: برو بنزد زمستان بتاخن

هم گنج شایگان و هم در شاهوار  
 از دست یاره بر بود از گوش گوشوار  
 کز جان دمی بر آرم تا چند گه دمار  
 زنجیر زلف و سر قد و سلسله عذار  
 از نساوون پیاده و از ناروان سوار  
 از برگ لاله رایت و از برق ذوالفقار  
 وز بانگ رعد آینه پیل بی شمار  
 بسا لعبتان باغ عروسان مرغزار  
 صحرا همی نورد و بیابان همی گذار (۱)

و بدین سان این گفتگو با استفاده از لطیفه اسناد مجازی و پدیده اطناب دلنوازی صورت می گیرد.

در قصیده دیگر از بت فرخار بهاری گلی را طلب می کند که اشجار بر اشجار میوه و بار آورد و پیرامونش زنبوران عمل به فراوانی بچرخند و غوغا برپا کنند. و نیز ابر را پیام دهد که قطره بارانش جبین برگها را گهرباران کند.

و سیمین گرهی بر ریشه هر دستار ببندد و زنجیره اوصاف این قطره باران قطار اندر قطار تشبیهات ترکیبی زیبایی به ارمغان می آورد و این توصیفات پیاپی اطناب نامداری در ادبیات فارسی می سازد:

هنگام بهار است و جهان چون بت فرخار  
 آن گل که مر او را بتوان خورد بخوشی  
 آن گل که مر او را بود اشجار ده انگشت  
 آن گل که بگردش در نخلند فراوان  
 همواره بگرد گل طیار بود نحل  
 خیز ای بت فرخار بیار آن گل بیخار  
 وز خوردن آن روی شود چون گل بر بار  
 و آمد شدنش باشد از اشجار به اشجار  
 نحلش ملکاتند بگرد اندر و احرار  
 وین گل بسوی نحل بود دایم طیار

\*\*\*

آن قطره باران بین از ابر چکیده  
 آویخته چون ریشه دستارچه سبز  
 یا همچو زبرجدگون یک رشته سوزن  
 آن قطره باران که فرو بارد شبگیر  
 وان قطره باران که برافتند به گل سرخ  
 وان قطره باران که برافتند به گل زرد

گشته سر هر برگ از آن قطره گهربار  
 سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار  
 اندر سر هر سوزن یک لؤلؤ شهوار  
 بر طرف چمن بر دو رخ سرخ گل نار  
 چون اشک عروسیست بر افتاده برخسار  
 گویی که چکیده ست مل زرد بدینار (۱)

این لطیفه اطناب که به گستردگی دامن قصیده و بیکرانی باغستان تصویر می انجامد گاه در هسته یک تشبیه جلوه می کند، تشبیهی تفصیلی که از تزییل و آوردن تعبیری فراتر کشف برتری و وجهه اطناب می کند چنانکه در مانند کردن (حلم) به کوه که تشبیهی است رایج به تزییل: اندر کوه او کهف امان و در تشبیه طبع به دریا به ترکیب اندر مجرا و در فطن دست می یازد که خود از شیوه های اطناب است:

حلم او چون کوه و اندر کوه او کهف امان  
 حلم او چون بحر و اندر بحر او در فطن (۲)  
 ۲- استفاده منوچهری از هنر تشبیه تقریباً همه شیوه ها و شاخه های تشبیه را دربر می گیرد. وی در توصیف مناظر و مرایا از تشبیهات مرکب با استادی خاص بهره می جوید.

- تصویر پل بستن محمود و مسعود بر جیحون که به ترتیب در سالهای ۴۱۶ و ۴۳۰ اتفاق افتاد. پل بستن به جیحون را به غل بستن و لشکرکشی مانند کرده است.

جیحون گزاره کردی سبجون کنی گذر  
 زان سو مدار کردی زین سو کنی مدار  
 پل بر نهادن تو به جیحون نبود پل  
 غل بود بر نهاده به جیحون بر استوار  
 جز تو نیست گردن جیحون کسی به غل  
 و اندر نراند پیل به جیحون درون هزار

دریابد آن سپه که به جیحون گذاشتی دریا نکرده بود به جیحون کسی گذار<sup>(۱)</sup>  
 گاه تلون رنگها و هیئت اشکال در یک تشبیه امکان نمایش می یابد، چنانکه ابر را به  
 مطرد (حریر) سیاهی که از درونش برقی بجهد، به کتابی سراسر مذهب مانند  
 می کند که بگشایند و ورق بزنند و از خطوط سیاه طولانی آن درخشش تذهیب  
 نمایان گردد.

ابر چنان مطرد سیاه و بر او برق همچو مذهب یکی کتاب مطرد<sup>(۲)</sup>  
 در تشبیه به موجودات گاه به ناچیز و لاشیء که همانا عدم است توئیل جسته و  
 همت ممدوح را به پایه ای رسانده که شیء را لاشیء کند و از ناچیز، چیز آفریند:  
 هنگام همت وی و هنگام جود وی شیء است همچو لاشیء و لاشیء همچو شیء<sup>(۳)</sup>  
 و این اتخاذ شبه منوچهری از دو چیز متضاد جای جای در اشعار او جلوه می کند و  
 موجب پدید آوردن اعجاب و شگفتی در میان نااهمگونها و ناسازها است، چنانکه  
 در لغز معروف خود به مطلع:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشان جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن  
 خود را در اینکه پیرهن بر تن دارد با شمع که پیرهن در تن قیاس کرده و موجودات را

۱- همان مأخذ، ص ۳۳.

۲- همان مأخذ، ص ۱۷. این بیت یادآور بیت معروف ابن معتر است که عبدالقادر جرجانی در نمایش  
 تشبیهی که وجه آن از گونه ها و حرکت ها برخیزد بدان تمثل جسته است:

و كان البرق مصحف قار  
 ما تطبقا مرة والفتاحاً

ر.ک به: تحلیل اشعار اسرارالبلاغه، نگارنده، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۶۴ و  
 ترجمه اسرارالبلاغه، نگارنده، چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۴۱.

۳- همان مأخذ. این تشبیه یادآور شعر ابوتام است که پس از عدم دنبال چیزی است که ناچیزتر از عدم  
 است:

افى تنظّم قول الزور والفند  
 و انت انزى من لاشىء فى العدد

ر.ک به: تحلیل اشعار اسرارالبلاغه ص ۲۹ و ترجمه اسرارالبلاغه ص ۶۹.

که آتش بر جان بیفتد نابود می شوند بر شمع که با آتش زدن برافروخته و زنده  
 می شود قیاس کرده است. مردمان به هنگام گریه اشک می ریزند و شمع در حال  
 خنده اشک می ریزد:

پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن  
 چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن  
 تاهمی خندی همی گری و این بس نادر است هم تو معشوقی و عاشق هم بتی و هم شمن<sup>(۱)</sup>

- در ستایش و مفاخره منوچهری از ترفند علت سازی و علت سوزی شاعرانه نقشها  
 می آراید و استدلالها می کند. او جزر و مد دریا و رودخانه را که به علل طبیعی و  
 جغرافیایی صورت می گیرد عقب نشینی جزر نیل را معلول دیدار توانایی ممدوح  
 می شمارد و امتداد و پیشروی وی را معلول برخوردارى از کرم او:

گر برود رود نیل بر در قدرش از هنرش جزر گیرد از کرمش مد<sup>(۲)</sup>

فزونی حاسدان را سعادت و بهروزی می خواند چنانکه باد هر چه بیشتر، حرکت  
 کشتی بهتر و سریع تر صورت می گیرد:

ای کاشکی حسودم چون تو هزار بودی ای کاشکی که دیده خسرو از من امیدواری  
 حاسد چو بیش باشد بهتر رود سعادت چون باد بیش باشد بهتر رود عماری<sup>(۳)</sup>

ملازمه پیری و دانش بدگوهران را به روسیاهی روزافزون ابلیس مانند می کند و از  
 این تمثیل انتاج منطقی و استدلالی می آورد:

گر به پیری دانش بدگوهران افزون بُدی روسیه تر نیستی هر روز ابلیس لعین<sup>(۴)</sup>

این که ملاحظه می کنیم سراسر شعر منوچهری با اسنادهای مجازی مایه دار است  
 چیزی است که در تمام مجاری و قالب های بیانی به چشم می خورد، زبان گلها و  
 گفتگوی پرندگان، باد و نسیم، طوفان و ابر و باد و مظاهر گوناگون طبیعت از چنین

۱- همان مأخذ، ص ۱۸.

۲- دیوان منوچهری، ص ۷۰.

۳- همان مأخذ، ص ۷۹.

۴- همان مأخذ، ص ۱۰۲.

خصیصه‌ای برخوردار و سبک خاص منوچهری دامغانی است.

از ویژگی‌های دیگر شعر منوچهری فرهنگ و محتوای وسیعی است که چامه‌های او را با فنون ادبی و ترکیب‌های جاندار و امثال و اشعار تازی و فارسی آراسته و از اشارات و کنایات آیات و احادیث قرآنی گرانبار داشته است. خود او در قصیده‌ای بدین ویژگی تصریح کرده و گفته است:

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو  
توندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین  
من بسی دیوان شعر تازیان دارم زیر  
توندانی خواند الاهی بصحنک فاصبحین<sup>(۱)</sup>

و این معنا را در نمونه‌های زیر به وضوح در می‌یابیم. در قصیده‌ای به مطلع:

نوروز برنگاشت به صحرا به مشک و می  
تمثالهای عزه و تصویرهای می  
در توصیف آثار خشم ممدوح از آیه یوم مطوی السماء کطی السجل لکتب (سوره انبیاء، آیه ۱۰۴) مدد گرفته که توصیف رستاخیز و قیامت است و گفته:

ماند به ساعتی ز یکی روز خشم تو  
آن روز کاسمان بنوردند همچو طی<sup>(۲)</sup>

و در ابیات زیر کافران و مرتدان برابر آیین پیامبر و دستور قرآن ذلیل و خوار و مردنی و بی‌آبرو و یکتا پرستان و موحدان را گرامی شمرده است. استفاده از مضمون آیه ۲۹ سوره فتح محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم،

و آنانکه مفسدان جهانند و مرتدان  
از ملت محمد و توحید کردگار  
مر مهترانشان را زنده کنی بگور  
مر کهترانشان را زنده کنی بدار<sup>(۳)</sup>

و در قصیده‌ای دیگر هدایت اسب بادپای خود را به تعلیم قرآنی مقرون ساخته و از آیه ویی یسر و لاتعسر سهل علینا یا رب العالمین یاری گرفته است:

همی راندم نجیب خویش چون باد  
همی گفتم که اللهم سهل<sup>(۱)</sup>  
گزارشی که منوچهری از شاعران و چامه‌های معروف ادب عربی در این قصیده آورده از ره تفاخر نیست، شیوه استفاده این شاعر از مضامین شعر عرب خود بهمین گواه تسلط او به شعر عرب است. مضمون بیت ذیل:

این دشتها بریدم وین کوهها پیاده  
دو پای پرجراحت دو دیده گشته تازی  
که برگرفته از ابیات زیر است:

فیما الوصول الی سعاد و دونها  
والرجل حافیة و مالی مرکب  
قلل و دونهن هتوف  
والکف صفر و طریق مخوف

ماه عالمتاب که در بالاترین مسند آسمان خودنمایی می‌کند خود غریب‌ترین موجودات است. این معنی را منوچهری از بیت زیر از لامیه المعجم طفرایی دریافته:

لو کان فی شرف المأوا بلوغ منی  
لم تبرج الشمس یوم الدارة الحمل  
و در بیت زیر نشانده است:

غریب از ماه بسالتر نباشد  
که روز و شب همی برّد منازل

در ترسیم حشمت و ابهت ممدوح که پیش ممدوح کس یارای سخن گفتن و لب‌گشودن ندارد، ابیات زیر:

ز نهار تا نگوئی با او حدیث من  
زیرا که هست حشمت او بیش از آنکه تو  
تو بر زبان خویش دگر باره زینهار  
با وی سخن مواجهه گویی و آشکار<sup>(۲)</sup>

یادآور بیت زیر از فرزددق است که در قصیده بطحاییه خود به مطلع:

هذا الذی تعرف البطحا و طاته  
والبیت یعرف من انکرت و الحرم

بدین معنی اشاره کرده است:

بقضی حیا و بقضی من محابة  
فلا یکلم الا حین یقتسم

جایی از حدیث نبوی که پیامبر اکرم فرمود: لا یلدغ المؤمن من حجر واحد المرثین

۱- اشاره به آغاز معلقه معروف عمرو بن کلثوم به مطلع:

الا هیی بصحنک فاصبحینا  
ولاتبقی خمور الاندرینا

۲- همان مأخذ، ص ۳۲.

۳- دیوان منوچهری، ص ۱۱۴.

۱- همان مأخذ، ص ۳۱.

۲- همان مأخذ، ص ۵۵.

بدین گونه بهره گرفته است:

حاسد م گوید ببری دوستانم را زمن  
دوستان را خود بر ابرو بود ازوی خم و چین  
مردم دانا نباشد دوست او یک روز بیش  
هر کسی انگشت یک ره کند در زولفین (۱)  
آشنایی وسیع منوچهری با ادب و شعر عربی به خوبی از چامه هایش پیداست. در  
قصیده‌ای به مطلع:

گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی  
کز هجی بینم زبان و از مدایح سود نی  
اشاراتی به آویختن بهترین اشعار عرب و معلقات با ذکر گویندگان آن دارد و از  
کارنامه اشعارشان به صراحت یاد می‌کند و از آن میان از شعر طنز و هزل بیزاری و به  
شعر حسان و کعب بن زهیر که مورد تحسین پیامبر اکرم (ص) قرار گرفت اشاره  
می‌کند. ابیاتی از این قصیده می‌آوریم:

از میان خانه کعبه فرو آویختند  
امرؤ القیس و لبید و اخطل و اعشی و قیس  
ما همه بر نظم و شعر و قافیه نوحه کنیم  
بونواس و بوحداد و بوملیک ابن البشیر  
آنکه گفتست آذنتنا آنکه گفت الذاهبین  
بوالعلی و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل  
شعر نیکو را به زرین سلسله پیش عزا  
بر طللها نوحه کردند و بر رسم بلی  
نه بر اطلال و یار و نه وحوش و نه ظبی  
بود واد و بن درید و ابن احمر یافتی  
آنکه گفت از سیف و اصدق آنکه گفت ابلی الهوی  
آنکه از ولوالج آمد آنکه آمد از حرا

۱- همان مأخذ، ص ۷۹ که بعدها سعدی و مولوی و دیگر شاعران از همین حدیث شریف در شعر استفاده کردند.

سعدی:

دگر یاره نداری طاقث نیش

مکن انگشت در سوراخ کژدم

و مولوی:

گوش من لایلدغ المؤمن شنید

قول پیغمبر به جان و دل گزید

\*\*\*

هر که را شعری بری یا مدحتی پیش آوری  
گویی این یکسر دروغ است ابتدا تا انتها  
گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ  
شعر حسان بن ثابت کی شنیدی مصطفی  
ور عطا دادن به شعر شاعران بودی فسوس  
احمد مرسل ندادی کعب را هدیه ردی (۱)

۱- همان مأخذ، صص ۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹. در مورد نواخت رسول اکرم از شاعران حقیقت‌گوی  
رک به: شعر از دیدگاه پیامبر اکرم (ص) به قلم نگارنده، یادنامه مرحوم مدرسن رضوی از  
انتشارات انجمن استادان زبان و ادب فارسی.